

پیکرگردانی «انسان-درخت» و «درخت-انسان» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۰۷

* بدریه زارعی

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۰۷

چکیده

در این مقاله باور کهن و اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» در قصه‌های عامیانه‌ی مکتوب هرمزگان مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده است تا هر چه بیشتر بر اهمیت حفظ و مطالعه‌ی فرهنگی قصه‌های عامیانه تأکید شود و نشان داده شود که چگونه می‌توان رد پای باورهای کهن و اساطیری یک قوم را در ادبیات عامیانه‌ی آن قوم یافت. نتیجه‌ی نهایی این مقاله را می‌توان این گونه خلاصه کرد: در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان، باور اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان»، نسبت به سایر پیکرگردانی‌ها از بسامد بسیار بالایی برخوردار است؛ و معمولاً به دو صورت پیکرگردانی «درخت - مرد» و «مرد - درخت» و پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت» دیده می‌شود. این صورت پیکرگردانی‌ها گاه حاصل علاقه و ترحم، گاه بر اثر مرگ مظلومانه، گاه حاصل خشم و زمانی به منظور فریب دیگران برای نیل به مقاصد و اهداف است.

کلیدواژه‌ها: قصه‌های عامیانه هرمزگان، اسطوره، پیکرگردانی، درخت.

Zaree62@yahoo.com * کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

از فولکلور یا فرهنگ عامه تعریف‌های مختلفی صورت گرفته است. این تعریف‌ها با وجود آن که متفاوت هستند در عین حال از مفاهیمی نزدیک به هم برخوردارند؛ برای مثال، در دایره المعارف ایرانیکا ذیل مدخل Folklore می‌خوانیم: اصطلاح فرهنگ عامه در یک مفهوم بسیار وسیع، فرهنگی ستی است که لزوماً به یک قشر خاص اجتماعی تعلق ندارد، بلکه هر گروه قابل توجهی از مردم را در بر می‌گیرد. این اصطلاح میدان گسترده‌ای از مفاهیم مختلف را در بر می‌گیرد؛ اعم از باورهای رایج و آداب و رسوم، تا اساطیر، افسانه‌ها و انواع دیگر ادبیات شفاهی. (www.iranicaonline.org).

در کتاب فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ذیل مدخل فرهنگ عامه چنین آمده است : فرهنگ عامه از نیمهٔ قرن نوزدهم، به ضرب المثل‌ها، اشعار، قصه‌های غیر مكتوب و آیین‌های اجتماعی اطلاق شده است که صرفاً یا دست کم در ابتداء، به طور شفاهی و به صورت تقليدی از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و شکل مكتوب نداشته اند (ایبرمز، ۱۳۸۴: ۱۲۸).

فرهنگ عامه مجموعه‌ای از رفتارهای مشترک و عمومی میان مردم است که در بستر زمان به شیوه‌ی شفاهی سینه بپسینه نقل شده؛ و نشانگر تفکرات، آرمان‌ها، ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی هر قوم و ملت است. فرهنگ عامه از دامنه‌ی بسیار وسیعی برخوردار است و شاخه‌های متفاوتی را در بر می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین این شاخه‌ها، ادبیات عامیانه است که خود مشتمل بر قصه‌ها، افسانه‌ها، ترانه‌ها، لالایی‌ها و ... می‌باشد.

اگر افسانه و قصه قدیمی ترین اثر و کهن ترین تراوشن دستگاه ذهنی بشر نباشد، باری در جزء کهن ترین آثاری است که از اندیشه و تخیل بشر بر جای مانده است (محجوب، ۱۳۸۲: ۱۲۱)؛ و از عناصر غیر مكتوب فرهنگ جوامع، و بخش مهمی از میراث فرهنگی هر قوم و ملت به شمار می‌رود. زبان اغلب این قصه‌ها، نزدیک به محاوره و سرشار از لغات و اصطلاحات عامیانه است، با درون مایه‌هایی متفاوت که محور اصلی آن‌ها را نبرد ازلی خیر و شر تشکیل می‌دهد.

در این مقاله تلاش شده است با بررسی باور اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان، اهمیت بازخوانی ادب عامه به عنوان گنجینه ای سرشار از باورها و نمادهای کهن و اساطیری به طور عالم، و قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان به طور خاص، بیشتر از گذشته مورد توجه پژوهشگران ادب و فرهنگ ایران قرار گیرد و بستر را برای پژوهش‌های عمیق‌تر در حوزه‌های مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و مطالعات عمیق‌تر فرهنگی یک جامعه، هموار سازد.

یکی از بهترین روش‌ها در بازخوانی ادبیات عامیانه؛ به ویژه قصه و افسانه، مطالعات فرهنگی است . تلاش اصلی مطالعات فرهنگی، تعیین نشانه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و همچنین ساختارهای قدرت است که همه پدیده‌های فرهنگی را به وجود می‌آورند و عامل ایجاد معانی فرهنگ و حقیقت و گفتمان‌هایی برای بررسی این پدیده‌ها و نیز موقعیت و ارزش نسبی آنها هستند (ایبرمز، ۱۳۸۴: ۶۹). مطالعات فرهنگی در حوزه‌ی فولکلور و فرهنگ عامه به صورت‌های مختلف انجام می‌شود. یکی از این صورت‌ها مطالعه‌ی اسطوره‌ای فرهنگ عامه است.

در این مقاله تلاش شده است با بررسی باور اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان، اهمیت بازخوانی ادب عامه به عنوان گنجینه‌ای سرشار از باورها و نمادهای کهن و اساطیری به طورعام، و قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان به طور خاص، بیشتر از گذشته مورد توجه پژوهشگران ادب و فرهنگ ایران قرار گیرد و بستر را برای پژوهش‌های عمیق‌تر در حوزه‌های مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و مطالعات عمیق‌تر فرهنگی یک جامعه، هموار سازد.

در خصوص ارتباط قصه‌های عامیانه با اساطیر - به عنوان مجموعه‌ای از باورها و اعتقادات اولیه یا بسیار کهن اقوام بشر - تاکنون نظرات متعددی بیان شده است (ر.ک : مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامیانه : 1388)، از جمله این که یکی از شیوه‌های ادامه‌ی حیات اساطیر، تغییر یافتن آن‌ها به صورت قصه و داستان؛ برویشه قصه‌های عامیانه است. اسطوره‌ها در این تغییر و تحول ویژگی‌های اسطوره بودن خود را از جمله صبغه‌ی قداست و زمان آغازین و ابتدای هستی از دست داده به صورت قصه درمی‌آیند. بدین ترتیب از بین نمی‌رونده و همچنان باقی می‌مانند (افشاری، 1387: 43).

بسیاری از قصه‌ها بر مبنای باورها، آداب و رسوم، و اعتقادات پیش از تاریخ به وجود آمده اند و از رنگ و بویی اساطیری برخوردارند. خدیش به نقل از یرزلی این باورهای ابتدایی را چنین می‌شمارد: طبیعت گرایی، جاندارانگاری اشیاء و حیوانات، مسخ، بت پرستی، اژدها، خواب و رؤیا، تجدید حیات، سحر و جادو و تابوها (خدیش، 1387: 18) پس می‌توان گفت قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه مانند بقیه‌ی اجزای فرهنگ عامه، انباشته از بن‌ماهیه‌های اساطیری متنوع، و مملو از باورها و آیین‌های کهن اقوام است. در نتیجه، این ظرفیت را دارد که از منابع مهم اساطیر ملل و اقوام به شمار - رود.

- پیکرگردانی خصلت اصلی شگفت انگیزی اسطوره‌ها

پدیده‌ی پیکرگردانی یا تغییر شکل موجودات، از مهمترین ویژگی‌های اساطیری ملل مختلف و اصلی ترین عامل شگفت انگیزی اسطوره‌ها به شمار می‌رود، و به سبب آن هر موجودی به خواست خود یا به وسیله‌ی نیروهایی برتر از خود - ایزدان و خدایان - از صورتی به صورت دیگر در می‌آیند؛ بدین صورت که انسان‌ها، ایزدان، حیوانات و گیاهان به پیکر یکدیگر تبدیل می‌شوند و هر لحظه به هیأتی در می‌آیند؛ چنان که گاهی شاهزاده‌ای زیبا در هیأت دیوی زشت رو ظاهر می‌شود، از خون شاهزاده‌ای ستمدیده گل می‌روید، دختری به درخت مبدل می‌شود و بسیاری از پیکرگردانی‌های دیگر.

اسطوره‌های پیکرگردانی به محدوده‌ی زمانی خاصی اختصاص ندارد، بلکه «از پیش از خلقت، آغاز می‌شوند و در هستی و آفرینش خدایان و ایزدان و اهريمنان، حیوانات و نباتات و جمادات و انسان امتداد می‌یابند و به جهان پس از مرگ توسعه پیدا می‌کنند. در این میدان پهناور، همه چیز می‌تواند از چیز یا شخص دیگری به وجود بیاید رنگ و نقش و پیکره‌ای تازه به خود بگیرد. هیچ چیز نابود نمی‌شود، ولی در ساختارهایی تازه به حیات خود ادامه می‌دهد.» (رستگار فسایی، 1383: 66).

پدیده‌ی پیکرگردانی در اساطیر ملل مختلف، از بسامد بسیار بالایی برخوردار است . در اساطیر یونان، ایزدان بارها تغییر شکل می‌دهند و خود را به صورت‌های مختلف در می‌آورند، نمونه‌ی این ایزدان زئوس^۱ و هرمس^۲ است. زئوس خود را به شکل پیری فرتوت و هرمس خود را به شکل سنگ در می‌آورد (همان: 47). در اساطیر رم، آکتابیون^۳ که دیانا را برهنه دید به گوزن مبدل می‌شد، سمله که می‌خواست یوپیتر^۴ را در اوج شکوه خود ببیند آرزویش برآورده و به خاکستر تبدیل می‌شد (کاوندیش، 1389: 230). در اساطیر هند، ایزد ویشنو بارها به تجسم‌های گوناگون ماهی، گراز، لای پشت، مرد - شیر، کوتوله، شاهزاده راما، کریشنا، بودا و ... در می‌آید (همان: 44). در اوستا و متون زرداشتی نیز بارها به پیکرگردانی ایزدانی چون اهورامزدا و بهرام اشاره شده است. در اساطیر ذکر شده، ایزدان تنها به تغییر شکل دادن خود اکتفا نمی‌کنند، بلکه دیگران را نیز به صور مختلف گیاه، درخت، سنگ، صورت‌های فلکی و حیوانات متعدد در می - آورند. در اساطیر رم، «زمانی که آپولون^۵ کلیتیا را ترک کرد، کلیتیا ماجراجای دلدادگی‌های آپولون را برای پدر لوکوتوئه که رقیب او بود آشکار ساخت. آپولون کلیتیا را به گل آفتاب پرست بدل کرد.» (اسعیت، 1387: 2 و 3). آرتمیس^۶، آکتنون را که در شکار با او لاف برابری می‌زد را به گوزن مبدل کرد (همان: 12). آدونیس به وسیله‌ی گرازی به قتل رسید و ملوس خود را به دار آویخت . آفرودیت^۷ که به حال آنها رفت آورده بود، ملوس را به میوه‌ی سیب مبدل ساخت (گریمال، 1378: 565).

در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» از پربسامدترین صورت‌های پیکرگردانی به شمار می‌رود؛ و به دو صورت پیکرگردانی «درخت - مرد» و «مرد - درخت» و پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت» دیده می‌شود.

با نگاهی اجمالی در کتب حاوی گزارش‌های اساطیری ملل درمی‌یابیم که تجلیات و نمودهای درخت در کشورهای مختلف متفاوت است. از سوی دیگر، با پذیرش این فرضیه که ادبیات عامیانه محملى برای انتقال و حفظ باورهای کهن اساطیری هر قوم به شمار می‌رود؛ می‌توان انتظار داشت که این امر - تفاوت بسامد انگاره‌های اساطیری فوق - در قصه‌های عامیانه نیز مشاهده شود.

نشان دادن حضور پر بسامد باور کهن «پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان، موضوع اصلی و محوری نگارش این مقاله قرار گرفته است که به صورت طبقه‌بندي شیوه‌های ظهور این باور در قصه‌های مذکور، همراه با ذکر نمونه‌های متنوع آن در قصه‌ها و نیز در اساطیر سایر ملل ارائه می‌شود. قابل ذکر است که این مقاله صورتی خلاصه شده از یک پژوهش بسیار گسترده است. منابع اصلی ما در این پژوهش، قصه‌های عامیانه -

¹ Zeus ² Hermes
⁵ Apollon

³ Acteo
⁶ Artemis

⁴ Jupit
⁷ Aphrodite

ی مکتوب هرمزگان است که با تلاش و کوشش جمیع از پژوهشگران بومی استان گرد آوری شده است . جمع آوری این قصه‌ها و نگارش آنها زمینه را برای انجام پژوهش‌های مختلف اسطوره‌ای، جامعه‌شناسی، روانشناسی و ... بر این قصه‌ها فراهم نموده است. این منابع که مشتمل بر 205 قصه هستند عبارتند از:

- ۱ - هفتاد افسانه از افسانه‌های بندر خمیر، به همت سید عبدالجلیل قتالی (1389) شیراز: ایلاف.
- ۲ - افسانه‌های هرمزگان، به همت سهراب سعیدی، (1386) قم: سلسال.
- ۳ - افسانه‌های جنوب، به همت یوسف رستم نژاد، (1381) شیراز: تخت جمشید.
- ۴ - افسانه‌های مردم ایران زمین در فرهنگ مردم در توجان، به همت فرخنده پیشدادفر (1380)، جلد پنجم، بندرعباس: سپاهان.
- ۵ - افسانه‌های مردم ایران زمین در فرهنگ مردم در توجان، به همت فرخنده پیشدادفر (1381)، مجلد اول مشتمل بر جلد ۱-۴، بندرعباس: سپاهان.

در کتاب نخست، نگارنده به ذکر هفتاد افسانه از افسانه‌های بندر خمیر پرداخته است؛ و در ابتدای هر یک از این قصه‌ها نمونه‌های مشابه آن را از افسانه‌های ایرانی ذکر می‌نماید. اثر دوم مشتمل بر صد و شش قصه از قصه‌های عامیانه-ی هرمزگان است که با زبانی ساده و درون‌مایه‌هایی سرشار از پند و اندرز نگاشته شده است. در اثر سوم نویسنده به ذکر شش قصه از قصه‌های عامیانه‌ی منطقه پارسیان پرداخته، و آخرین اثر مشتمل بر دو جلد از قصه‌های مردم در توجان است؛ یکی از نکات مهم و قابل ذکر این اثر آن است که نویسنده، هر یک از این قصه‌ها را ابتدا به زبان معیار و سپس به زبان عامیانه‌ی مردم این منطقه نگاشته است.

نکته: در مراحل آتی این پژوهش هر جا قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان ذکر شده، مراد قصه‌های مکتوب عامیانه است.

۱-۲- طبقه‌بندی پیکرگردانی «درخت- انسان» و «انسان- درخت» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان
یکی از پرسامدترین باورهای اسطوره‌ای موجود در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان، باور کهن و اسطوره‌ای پیکرگردانی «درخت- انسان» و «انسان- درخت» است. این باور به دو صورت دیده می‌شود: پیکرگردانی «درخت- مرد» و «مرد- درخت» و پیکرگردانی «درخت- زن» و «زن- درخت». در ادامه، نمونه‌هایی از هر یک ازین دسته‌ها در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان به همراه ذکر نمونه‌های اساطیری آنها در اساطیر ملل؛ به ویژه اساطیر ایران، هند، بین‌النهرین، یونان، روم، مصر و دیگر اساطیر آفریقایی ارائه می‌شود.

الف- پیکرگردانی «درخت- مرد» و «مرد- درخت» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان و نمونه‌های اساطیری آن
پیکرگردانی «مرد- درخت» و «درخت- مرد» محور اصلی بسیاری از اساطیر است و یکی از پرسامدترین باورها به شمار می‌رود. در این حالت، انسان در زندگانی خود یا پس از مرگ، از پیکر انسانی خود خارج شده به پیکر درخت در- می‌آید و به هیأت باشندگان نباتی و گیاهی پدیدار می‌گردد. در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان نیز این امر به کرات دیده می‌شود.

پیکرگردانی «مرد - درخت» و «درخت - مرد» در اساطیر، گاه حاصل علاقه و ترحم ایزدان و خدایان، گاه بر اثر مرگ مظلومانه‌ی یک ایزد، گاه حاصل خشم و زمانی به منظور فریب دیگر ایزدان برای نیل به مقاصد و اهداف است.

— پیکرگردانی حاصل علاقه و ترحم ایزدان و خدایان —

در بسیاری از اساطیر و افسانه‌ها، معمولاً خدایان برای نشان دادن علاقه، ترحم و پشمیانی و ندامت خویش نسبت به دیگران آنها را به شکل درخت تغییر می‌دادند. این نوع پیکرگردانی در مورد حیوانات نیز دیده می‌شود.

در قصه‌های هرمگان شواهدی محدود از این نوع پیکرگردانی دیده می‌شود؛ از جمله در قصه‌ی «شمسه و سعید»: شمسه برای فرار کردن از پدرش، شاه پریان، خود را به صورت پیرمرد و سعید را به صورت نیشکر درآورد سربازان به آنها رسیدند و پرسیدند: شما دو جوان را ندیده اید که از اینجا بگذرند. شمسه گفت: نه! مدتی است که این نیشکر را کاشته‌ام و هرچه آبش می‌دهم بزرگ نمی‌شود. سربازان دوباره نزد شاه پریان بازگشتند ... در بار سوم شمسه با دیدن سپاهیان، سعید را به صورت گندم و خودش را به صورت پیرمرد درآورد (سعیدی، 1386: 35).

در شواهد فوق شمسه، دختر شاه پریان، از روی علاقه، ترحم و دلسوزی به منظور نجات پسر قصه، سعید را به صورت نیشکر و بار سوم به صورت گندم در می‌آورد. از دیگر نمونه‌های این گروه می‌توان به پیکرگردانی مرد به گیاه نی در کتاب افسانه‌های مردم هرمگان اشاره کرد.

در قصه‌ای دیگر از کتاب هفتاد افسانه چنین آمده است:

«پسر شب‌ها از کنده‌ی درخت بیرون می‌آمد و روزها خود را از انتظار مردم پنهان می‌کرد». (قتالی، 1389: 252)؛ در این قصه پیکرگردانی درخت - مرد به چشم می‌خورد.

یا در قصه‌ای دیگر: روزی روزگاری، پادشاهی بود که یک سلمانی (آرایشگر) مخصوصی داشت. او از شهری دور می‌آمد، سر پادشاه را اصلاح می‌کرد و به شهرش باز می‌گشت. این پادشاه دو شاخ کوچک بر روی سرش داشت که هیچکس جز سلمانی از آن آگاهی نداشت. کم کم آن مرد از محفوظ داشتن آن راز بزرگ در سینه خسته شد؛ بنابراین، طاقت نیاورد و سرش را در چاه فرو کرد و راز دلش را به چاه گفت: پادشاه دو شاخ دارد، و هر روز می‌رفت و این جمله را تکرار می‌کرد تا روزی که در آن چاه درخت کاشی (نی) رشد کرد و بزرگ شد. بعد از مدتی چوپانی از کنار چاه گذشت و از آن نی ساخت. هنگامی که چوپان شروع به نی زدن نمود، از آن نی، نوا و صدایی بیرون می‌آمد که پادشاه دو شاخ دارد (همان: 146 و 147)، در اینجا گیاه از افسای راز درون مرد به وجود می‌آید، پس با مرد یکسان انگاشته می‌شود.

در اساطیر سایر ملل نیز نمونه‌هایی از این پیکرگردانی - حاصل علاقه و ترحم - به چشم می‌خورد؛ چنان که رئا مادر ایزدان، تیتان لسیتوس را که تحت تعقیب ژوپیتر قرار گرفته بود به درخت انجیر بدل کرد (اسماعیلپور، 1389: 569)، یا سیل^۸ که پس از کشتن رقیب خود و مثله کردن آتیس^۹ پشمیان شد، آتیس را به درخت کاج مبدل کرد (اسمیت، 1383: ۱۲۷).

⁸ Cybele

⁹ Attis

¹⁰ Melus

¹² Crocos

¹³ Carpos

(348)، «سپاریوس از روی بی احتیاطی، حیوانی را با زوین کشت . وی از شدت اندوه حاضر به مرگ شد و از خدا خواست که عنايتی درباره‌ی او کرده، اجازه دهد اشک او همیشه جاری باشد . خدایان او را به سرو، درخت اندوه، مبدل سلختند». (همان: 229). مکون جوانی آتنی است که دمتر او را دوست می داشت پس او را به یک بوته‌ی شقایق بدل کرد (همان: 564)، ملوس^{۱۴} خود را به دار آویخت و آفروdit که به حال او رفت آورده بود ، او را به میوه‌ی سیب مبدل ساخت (همان: 565)، کروکوس^{۱۵} دلباخته‌ی یکی از پریان به نام سمیلاکس شد، ولی سمیلاکس به این دلبستگی پاسخی نداد و ایزدان او را به بوته‌ی زعفران مبدل کردند (همان: 295). در پولینزی، آسمان و زمین به هم چسبیده بود؛ به گونه‌ای که فرزندانشان قادر نبودند در فضای تاریک میان آن ها آزادانه حرکت کنند. سرانجام یکی از فرزندان به نام تانه خود را به شکل درخت درآورد تا این طریق، آسمان را با فشار بالا ببرد (کاوندیش، 1390: 499). در اساطیر یونان و رم، کالاموس^{۱۶} پس از مرگ کارپوس^{۱۷}، از شدت تأثیر در کنار همان رود به صورت یک نی درآمد و کارپوس به یک میوه‌ی صحرایی مبدل شد (گریمال، 1378: 155)، یوپیتر و مرکوری^{۱۸} به شکل مسافرانی آدمی شکل درآمدند و به شهری رفتند . علی رغم وظیفه‌ی مهمان نوازی، درب تمامی خانه‌ها بر روی آن ها بسته بود . سرانجام به کلبه‌ی حقیرانه‌ی فیلمون و بائوکیس درآمدند. آن ها تنها غذای خود و بهترین چیزهای موجود خود را برای آنان آوردند. ایزدان سیلی روا ساختند و تمام خانه‌های منطقه را در آب فرو بردند و خانه‌های آن دو را به معبدی بزرگ تبدیل کردند. فیلمون^{۱۹} و بائوکیس^{۲۰} باقی عمر خود را در معبد گذراندند و در پایان عمر به دو درخت تبدیل شدند که در آن جا و در کنار هم، به رشد خود ادامه می‌دادند (کاوندیش، 1390: 232). در افسانه‌ای ژاپنی، دو درخت به هم پیچیده و زیبای کاج، دلدادگانی است که به هیأت درخت درآمدند؛ بدین صورت که دو دلداده‌ی جوان، از روستای خود آواره شدند تا شب فرا رسید . دختر و پسر از بیم ملامت خویشان، تمام شب یکدیگر را در آغوش کشیدند و صبح به هیأت دو درخت زیبای کاج درآمدند؛ درختانی که یکدیگر را در آغوش کشیده‌اند (پیگوت، 1373: 23). در اساطیر مصر، «تن مرده‌ی اوزیریس را درخت گزی در دل خود جای داد و درختی کشن شد ». (ایونس، 1375: 209). در اسطوره‌های آمریکایی، مرد نخستین از پاره‌ای سنگ سرخ رنگ چپق به وجود آمد و همچون درختی ستبر شد و سالیانی دراز بر او گذشت و پیر شد (بیرلین، 1389: 80) و موارد دیگر^(۱).

— پیکرگردانی حاصل خشم ایزدان و خدایان

یکی دیگر از دلایل پیکرگردانی «درخت- مرد» و «مرد- درخت» در اساطیر ملل، خشم خدایان است . در این حالت خدایان برای نشان دادن خشم خود یا خود را به صورت درخت ظاهر می ساختند؛ یا افراد را به صورت درخت تغییر می‌دادند.

¹⁴ Mercure

¹⁵ Philemon

¹⁶ Baucis

⁵Calamos

نمونه‌ای از این پیکرگردانی را در قصه‌ی زیر می‌توان مشاهده کرد:

روزی از روزها درویش (اسب) به در قصر پسر پادشاه رفت و احمد شاه در را باز کرد. درویش به او گفت: برو مادرت را صدا کن. زمانی که دختر پادشاه آمد، درویش خودش را به او معرفی کرد و گفت: من همان اسب هستم و می‌خواهم تو را به کوه و دریا بفرستم و شکل تو را تغییر بدhem. پس اسب، دختر پادشاه را که عاشق او بود به شکل آهو درآورد و خودش تبدیل به تنہ‌ی درختی شد و مدت طلسما تا یک سال طول کشید (سعیدی، ۱۳۸۶: ۲۰۵)، در این داستان، دو صورت پیکرگردانی «حیوان - مرد» و «مرد - درخت» به چشم می‌خورد. اسب، مردی است که شیفته‌ی دختر پادشاه شده و چون دختر پادشاه از پذیرفتن عشق او ابا کرده، از روی خشم یک بار خود را به هیأت درویش سپس به هیأت تنہ‌ی درخت، و دختر را به صورت آهو مبدل می‌سازد.

نمونه‌ی این نوع از پیکرگردانی - حاصل خشم - را می‌توان در اسطوره‌ی یونانی نرسی سوس^{۱۷} مشاهده کرد. «نرسی سوس (گل نرگس) جوان زیبایی بود که شیفته‌ی چهره‌ی زیبایی خود بود؛ و برای تمتع از زیبایی خویش، همیشه به کنار چشمها می‌رفت و خود را در آب تماشا می‌کرد. آفروزیت براو خشم گرفت و او را در آب غرق کرد و جسد جوان به شکل گل نرگس درآمد.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۴۱۲). در اساطیر یونان و رم، اپی‌میلیدها^{۱۸} نزدیک محراب خود به رقص مشغول بودند، شبانان آن‌ها را استهzae کرده و مدعی شدند که بهتر از آن‌ها خواهند رقصید، ولی از عهده‌ی این کار بر نیامدند و الهه‌ها آن‌ها را به صورت درخت در آوردند (گریمال، ۱۳۸۷: ۲۸۸)، یکی از باکانت‌ها به نام آمبروسیا^{۱۹} بر اثر خشم ایزدان به بوته‌ی انگوری مبدل شد (همان: ۵۳۰) و موارد دیگر^(۲).

-پیکرگردانی به منظور فربیض ایزدان و خدایان

گاه پیکرگردانی به منظور فربیض ایزدان، با هدف گریز از آن‌ها و نیل به مقاصد و اهداف مختلف صورت می‌گیرد.

در قصه‌های هرمگان شواهدی محدود از این نوع پیکرگردانی دیده می‌شود:

پادشاهی بود که تنها یک فرزند دختر داشت. دختر به سن ازدواج رسید و خواستگاران فراوانی داشت. پادشاه گفت: من دخترم را به کسی می‌دهم که ملای جادوگر را به نزد من بیاورد. هیچ کس جرأت این کار را نداشت تا این که پسری عاشق دختر شد. جوان خود را به شکل پرنده در آورد و به آسمان پریید، ملا نیز به صورت شاهین شلو او را دنبال کرد. جوان به روی سر پادشاه نشست و تبدیل به تاج پادشاه شد. ملا خود را به صورت چنگ زن در آورد و به عنوان دستمزد از پادشاه تاج پادشاهی اش را طلب کرد. پادشاه عصبانی شد و تاج را بر زمین زد، تاج تکه شد و تبدیل به ارزن گردید. ارزن‌ها در همه جا پخش شد و یک دانه که همان خواسنگار بود در کفش پادشاه افتاد. ملا خود را به صورت خروس در آورد و ارزن‌ها را خورد. جوان خواسنگار به صورت شغالی درآمد و او را از بین برد (سعیدی، ۱۳۸۶: ۲۰۰)؛ در شواهد فوق هر دو صورت پیکرگردانی «مرد - درخت» و «مرد - حیوان» به چشم می‌خورد. در این قصه

¹⁷ Narcisse

¹⁸ الهه‌های حامی گوسفندان

¹⁹ Ambrosia

مرد با هدف وصلت با دختر پادشاه، در راستای تحقق شرط پدر می کوشد و هر بار خود را به سیمای پرنده، تاج پادشاه و دانه‌ی ارزن مبدل می سازد و بدین وسیله ملّا را فریب داده، او را به قتل می رساند.

نمونه‌هایی از این نوع پیکرگردانی در اسا طیر سایر ملل نیز به چشم می خورد. در اساطیر سرخ پوستان شمال آمریکا، چیبیابوس^{۲۰} به دست پلنگ زیر آب کشته می شود. نانابوش^{۲۱} نیز خود را به شکل کنده‌ی درختی در می آورد و پیش از آن که آنان از خطر آگاه شوند چندین پلنگ از آن ها را می کشد (کاوندیش، 1390: 401). ستس^{۲۲} از جمله پادشاهان مصری است که برای فریب سایر ایزدان، می توانست خود را به صورت هر موجودی که بخواهد؛ حیوان یا درخت یا سایر عناصر طبیعت چون آتش و آب در آورد (گریمال، 1378: 181)، پروته^{۲۳} نیز از جمله ایزدان دریابی است که به تدریج به صورت شیر، مار، یوزپلنگ، آب، درخت و ... درآمد (همان: 784).

—پیکرگردانی حاصل مرگ مظلومانه‌ی یک انسان یا قهرمان

گاه پیکرگردانی حاصل مرگ مظلومانه‌ی یک انسان است؛ بدین صورت که فرد بی گناهی کشته می شود واز خون او گیاه یا درختی می روید. در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان تنها یک صورت از این نمود دیده می شود. در روستایی، زن و مردی زندگی می کردند که صاحب دو فرزند بودند، یکی دختر و دیگری پسر. روزی مادر بچه‌ها دار فانی را وداع گفت. به ناچار پدرشان زن دیگری اختیار کرد. نامادری با بچه‌ها بد بود و به سبب همین بدی پسرک را کشت و قطعه قطعه کرد و او را در آب جوش انداخت. خواهر پسرک که نظاره گر ماجرا بود، استخوان‌های او را جمع کرد، در پارچه‌ای پیچید و کنار گلی گذاشت. آن استخوان‌ها بعد از چند روز تبدیل به بلبل شدند (سعیدی، 1386: 55)؛ در این قصه پسر داستان با مظلومیت به قتل می رسد و با به خاک سپردن استخوان‌ها در کنار شاخه‌ی گل، روح پسر به جای گیاه در پیکر پرنده‌ای حلول می کند.

پیکرگردانی «مرد - درخت» در اساطیر ایرانی با مرگ مظلومانه‌ی سیاوش به عنوان ایزد نباتی، و تداوم راه او در حیات کیخسرو متجلی می شود و در پرتو تناسخ، گیاه پرسیا ووشان به وجود می آید (زمردی، 1385: 64). همچنین رویش درخت انار از خون فرهاد و باور امروزی رویش لاله^(۳) از گور شهیدان، با این اسطوره مطابق است.

«در افسانه‌ی شیرین و فرهاد کردی، و قتی فرهاد کوه بیستون را برای رسیدن به وصال شیرین هموار می کند، پیزندی خبر مرگ شیرین را بدو می دهد و فرهاد با کلنگی که در دست دارد خود را می کشد. در این روایت، گور پیزند در حد فاصل گور شیرین و فرهاد قرار دارد و از گور پیزند خار در آمده است که سد راه شیرین و فرهاد است؛ و در روایت دیگر از گور شیرین و فرهاد هر یک لاله‌ای سر بر می آورد و به سوی هم می خزند و خاری که از گور پیزند برآمده، مانع رسیدن دو لاله به یکدیگر است.» (هیناز، 1383: 462).

در اساطیر یونان، از خون بر زمین ریخته‌ی هایسن توس سنبل، و از خون دیونیزوس و آژدیس تیس درخت انار، از خون آژاکس سنبل، از خون پیکولوس گیاه مولی، از خون نارسیس، گل نرگس می روید. در اساطیر روم، از خون آتیس

²⁰Chibiabos Nanabush²¹ Cetes²² Protee²³

بنفسه و در افسانه‌ای ژابینی، از گور پسر، گیاه میسکانتوس سر بر می‌آورد. در اساطیر مصر، از خون باتا درخت پرسی و در اساطیر بین‌النهرین، از خون پیرام درختی با میوه‌های سفید رویید.

هیاسن تووس^{۲۴} بسیار زیبا و آپولن عاشق او بود. یک روز که این دو مشغول پرتاب دیسک بودند، باد دیسک را از راه خود منحرف کرد و بر اثر اصابت آن به سنگ، صفحه به جانب هیاسن تووس برگشت و چنان به سر او خورد که او را کشت. خونی که از بدن او جاری شد به گل سنبل مبدل گشت (گریمال، ۱۳۷۸: ۴۳۱)، آزادیس تیس^{۲۵}، آتیس و پیروان او را دیوانه کرد و آتیس آلت خود را برد و درساخه‌ی درخت کاجی مُرد. سی بیل تن او را به خاک سپرد. از خونی که از آتیس جاری شد، بنفسه‌هایی پیرامون آن کاج رویید (پرون، ۱۳۸۱: ۱۶۷ و ۱۶۸)، از خون آراکس^{۲۶} در ایلیاد هومر، گل سنبل رویید (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۰)، هلیوس، پدر سیرسه، پیکولوس^{۲۷} را کشت و از خون او گیاه مولی رویید (گریمال، ۱۳۷۸: ۷۴۱). بنا به روایتی دیگر، نارسیس به دست مردی به نام اپوپیز کشته شد و از خون او گلی به نام نرگس رویید (همان: ۶۰۷)، بر تربت پولیدروس، از زوین هایی که بدن جوان را سوراخ کرده، درخت هایی روییده است (همان: ۷۵۸). در افسانه‌ای ژابینی، دختری که معشووقش او را رها کرده بود خود را در رود غرق کرد. پسر نیز غم زده از آزدین دختر، خود را در همان رود غرق کرد و از گور او گیاه میسکانتوس سر برآورد (پیگوت، ۱۳۷۳: ۳۰). در اسطوره‌ی مصر، باتا برای انتقام گرفتن از همسرش به هیأت درخت پرسی در می‌آید. زن پس از دانستن این امر، فرعون را راضی می‌کند که درخت را قطع نماید و از چوب آن مبل و اثاثیه بسازد. هنگامی که نجاران مشغول کارند، یک تراشه‌ی چوب از آن کنده شده، وارد دهانش می‌گردد و او بلاfacله آبستن می‌شود (هارت، ۱۳۷۴: ۱۰۱). در بابل، پیران و تیسبه دلباخته‌ی یکدیگر بودند که پدر انسان با زناشویی آن‌ها مخالفت می‌کردند. آن دو در زیر یک درخت توت سفید قرار ملاقات گذاشتند. تیسبه زودتر از دلداده رسید و شیری او را غافلگیر کرد. او گریخت، ولی روسربی اش بر زمین افتاد و به خون جانور آغشته شد. پیرام با دیدن روسربی خونین تیسبه پنداشت که شیر او را دریده است؛ پس در زیر همان درخت توت با خنجری به زندگی خود پایان داد و همان دم میوه‌های سفید درخت به سرخی خون گراییدند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۶۵). در برزیل، مردی جوان که مظنون به آدمخواری است به دست اهالی قبیله‌ی خودش کشته می‌شود و آن گاه به درخت نخل بدل می‌گردد (اسماعیل پور، ۱۳۸۹: ۱۳۰) و موارد بسیار دیگری که در پی‌نویس بدان اشاره شده است^(۴).

در قصه‌های عامیانه رویش گیاه همیشه از خون قهرمان بی‌گناه و مظلوم نیست. به ندرت قهرمان ظالم و منفور هم به گیاه مبدل می‌شود؛ برای نمونه، در قصه‌ی «مَمْ و زَيْن» از خون قهرمان بدجنس قصه خار می‌روید؛ یا در قصه‌ی «بَيْ بَيْ - چَنَّ تَنْ» نیز دیوی در ته دریا گم می‌شود و به صورت چناری سبز بالا می‌آید. دریا خشک می‌شود و تنها چنار می‌ماند؛ چنان که بر طبق اسکندرنامه‌ی کبیر نیز، هر دیوی که کشته شود و خون آن بر زمین فرو ریزد از هر نقطه‌ی خون او دیوی دیگر پدیدار می‌شود (افشاری، ۱۳۸۷: ۶۶)؛ یا رویش خار از گور پیرزن در قصه‌ی شیرین و فرهاد کردی که در یکی از شواهد فوق بدان اشاره شد.

²⁴ Hyacinthos ²⁵ Ajax ²⁶ Agdistis

iPicoloos²⁷

ب - پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت» در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان و نمونه‌های اساطیری آن

پیکرگردانی «زن - درخت» و «درخت - زن»، محور اصلی بسیاری از اساطیر است. تبدیل شدن از پیکر انسانی به پیکر گیاهی، روند تکامل آفرینش از انسانی به نباتی و بالعکس را نشان می‌دهد. در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگانی‌ها شواهد محدودی از پیکرگردانی «زن - درخت» و «درخت - زن» به چشم می‌خورد.

پیشتر اشاره شد که پیکرگردانی تابع حالت مهر و کین و روابط پیش از دگرگونی است؛ بدین صورت که گاه حاصل علاقه و ترحم ایزدان و خدایان، گاه بر اثر مرگ مظلومانه‌ی یک ایزد، گاه حاصل خشم و زمانی به منظور فریب سایر ایزدان برای نیل به مقاصد و اهداف متفاوت است.

- پیکرگردانی حاصل علاقه یا ترحم ایزدان و خدایان

در بسیاری از اساطیر و افسانه‌ها، معمولاً خدایان برای نشان دادن علاقه، ترحم و پشممانی و ندامت خویش نسبت به دیگران، آن‌ها را به صورت درخت تغییر می‌دادند.

در قصه‌های هرمزگان شواهد محدودتری از این پیکرگردانی دیده می‌شود:

مادر خدیجه وقتی به درخت می‌رسد، خدیجه را می‌بیند که از تنہ‌ی درخت خارج می‌شود. مادر و دختر با دیدن هم یکدیگر را در آغوش می‌گیرند (رستم نژاد، 1381: 51)، در این قصه گویی درخت به زن تبدیل می‌شود، پس نمودی از پیکرگردانی «درخت - زن» به چشم می‌خورد.

چهار مرد برای پیدا کردن کار از شه ری به شهر دیگر رفتند. یکی از آن‌ها ناجا، دیگری خیاط، سومی زرگر و چهارمی ملا بود. آنها برای نگهداری از متعاقی که به همراه داشتند، هر کدام به نوبت نگهبانی دادند. اوئین قرعه به نام نجار افتاد. او تکه‌ی چوبی یافت و از آن تندیس زن بسیار زیبایی ساخت. نوبت به خیاط رسید. او نیز لباس را در ذهن طراحی کرد، با دست دوخت، و آن را بر تن مجسمه پوشاند. زرگر نیز برای تکامل زیبایی تندیس، زیور آلاتی ساخت و به گردش آویخت. نوبت به ملا رسید او با مشاهده‌ی تندیس آن قدر در دعاویش اصرار ورزید تا این‌که مجسمه تبدیل به یک انسان روح دار شد. صبح که همه‌ی آنها بیدار شدند، دختر زیبایی یافتند (قتالی، 1389: 213 و 214). در این قصه پیکرگردانی «درخت - زن» به چشم می‌خورد.

در اساطیر سایر ملل نیز نمودهایی از این پیکرگردانی به چشم می‌خورد. در اساطیر یونان و روم، میرا^{۲۸} به سبب نفرین آفروдیت، گرفتار عشق پدر شد و پس از آن به یاری دایه‌ی خود هیپولیته^{۲۹}، دوازده شب با تئیاس هم بستر گشت و در شب دوازدهم، پدر از نیرنگ دختر خود آگاه و با شمشیری آخته به تعقیب وی پرداخت. خدایان میرا را به هیأت درختی که همانا درخت مر است، درآوردند (پرون، 1381: 161)، «پی‌تیس خود را در اختیار پان گذاشت و بوره از روی حسد وی را از فراز تخته سنگی به پایین پرتات کرد. زمین که از این عمل متأثر شده بود، جسد او را به درخت کاجی مبدل ساخت». (همان: 747). پان در کنار رود لادون به یکی از پریان به نام سیرنکس^{۳۰} برخورد و در پی او افتاد. سیرنکس

²⁸ Myrrha ²⁹ Hippolyte ³⁰ Syrinx

31 Clytia

خود را به رودخانه انداخت و رودخانه او را به نی بدل کرد (asmīt، 312: 1383)، «خورشید که ابتدا به کلیستل^{۳۱} عشق می‌ورزید او را به خاطر عشق دختر جوان دیگری رها می‌کند. کلیتا که تسلی نمی‌یابد، از رنج فراق فرو می‌شکند و تبدیل به آفتاب پرست می‌شود؛ گلی که همواره به دور خورشید می‌چرخد آن چنان که به دور معشوقی گم شده می‌چرخند.» (شوایه/گربان، 208: 1378). کیسوس نام پری است که با چنان بی قیدی در جشن دیونیزوس^{۳۲} رقصید و در برابر ایزد مزبور بیهوش افتاد و مرد. دیونیزوس نیز او را که بی هنگام جان سپرده بود، به پیچک تبدیل کرد (asmā'ibl pōr، 572: 1389). در اساطیر ماداگاسکار، مرد برای رهایی از تنها یی، تندیس دختری زیبا را از چوب تراشید. مرد دوم دلخخته‌ی این تندیس شد؛ اما از برهنگی او یکه خورد و تندیس را بالبسی از گل پوش‌اند. مدتی بعد زنی تصادفاً از آن جا گذشت و تندیس را با خود به خانه برد و از آفریننده خواست که بدان جان بخشد. زن تندیس را کنار خود در رختخواب خواباند و صبح تندیس به دختری زنده مبدل شد (bīrlīn، 68: 1389)، «خدایان، ای جیالی و خواهرش را که در مرگ برادر خود بسیار غمگین بودند، به شکل درختی خودرو و سریع الرشد درآوردن و اشک‌های آنان را به صمغ آن درخت تبدیل کردند.» (رستاگار فسایی، 413: 1383). هسپریدها – که الهه‌های مأمور نگهبانی سیب‌های زرین بودند – پس از آن که میوه‌های زرین را از دست دادند، از شدت نامیدی به درختی تبدیل شدند. این درخت‌ها عبارتند از: سپیدار، نارون و بید (بهرخالقی، 123: 1380). در افسانه‌ای ژاپنی، دو درخت به هم پیچیده و زیبای کاج، دلدادگل‌نی است که به هیأت درخت درآمدند؛ بدین صورت که دو دلداده‌ی جوان، از روستای خود آواره شدند تا شب فرا رسید. دختر و پسر از بیم ملامت خویشان تمام شب یکدیگر را در آغوش کشیده‌اند (پیگوت، 23: 1373).

از جمله موارد دیگر پیکرگردانی در اساطیر یونان و روم؛ تبدیل شدن کالاموس به درخت نی، پلاتانوس به درخت چنار، کاریا به درخت گردو، هادس به درخت کبوده‌ی سفید، سی پاریس به سرو، مانته به گیاه نعناع، خواهران فائتون به سپیدار، اسمیرنا به مرمکی، دریوپه به سپیدار، بوسیس و فیلمون به بلوط و زیزفون، ای ذر به پوپلار، دختر پنثوس به درخت غار، مادر خیرون به زئفون، اسمیلاکس به عشه‌ی اروپا و پیکرگردانی سمله به پیچک است.

«کالاموس پس از مرگ کارپوس از شدّت تأثر، در کنار همان رود به صورت یک نی در آمد و کارپوس به یک میوه‌ی صحراه‌ی که هر سال می‌میرد و دوباره زنده می‌شود، مبدل گردید.» (گریمال، 23: 1378). «پلاتانوس^{۳۳}، یکی از خواهران الوئیده‌ها بود، و پس از مرگ دو برادر خود به درخت چناری تبدیل یا فت.» (همان: 747). «کاریا، دختر جوانی است از اهالی لاقونی که به درخت گردوبی مبدل شد.» (همان: 167). «سی‌پاریسی^{۳۴}، دختران اثوکله، پادشاه اورکومن هستند که در جشنی که به افتخار دمتر و کویره برپا شده بود، در حال رقص به چشم‌های افتداده و در آن غرق شدند، ولی زمین از روی شفقت آن‌ها را به درختان سرو مبدل کرد.» (همان، 229). «هادس عاشق لوسه شد و او را با خود به اقامتگاه ارواح برداشت، ولی چون لوسه عمر جاوید نداشت، در موعد مقرر مرد و هادس برای جاودان ساختن او، وی را به یک درخت

Dionysos³²

کبوده‌ی سفید که در چامپز الیسز قرار داشت ، مبدل ساخت». (همان: 512). مانته یکی از الهه‌های مورد علاقه‌ی هادس بود، ولی پرسفون از روی حسادت به بدرفتاری با او پرداخت و هادس عاقبت او را به گیاه نعناع مبدل ساخت (همان: 573)، زئوس فائتون^{۳۰} را به ضرب صاعقه می‌کشد و جسد او را به رود اریدان یا پو می‌افکند و خواهران سروگوار فائتون در سوگ برادر چندان گریه می‌کنند که به درخت سپیدار تبدیل می‌شوند (پین سنت، 1379: 67)، اسمیرنا به پدرش تئیاس علاقه‌مند شد و از شدت این عشق سر به کوه و جنگل گذاشت . سرانجام دل آفرودیته به رحم آمد و او را به صورت بوته‌ی معطر «مرمکی» درآورد که به نام او شهرت یافت (گریمال، 1378: 118)، خواهران فائتون جسد وی را گرفته، مراسم عزای او را به جا آورده و چندان بر او گریستند که به درخت سپیدار مبدل شدن (همان: 717)، روزی دریوپه^{۳۱} تصمیم گرفت در نزدیکی معبدی که پسرش به افتخار آپولون ساخته بود به یاد مصاحبان سابق خود، هاما دریادها^{۳۲} قربانی کند، ولی آن‌ها او را ربوده در جمع خود جای دادند. در مکانی که وی ربوده شده بود، یک درخت سپیدار روید (همان: 264)، فیلمون و بوسیس پس از آن که روزگار درازی زندگی کردند و به آستانه‌ی مرگ رسیدند، بر روی پله‌های پرستشگاه، فیلمون به یک درخت بلوط بلند و بوسیس به یک درخت زیزفون پرنجوا بدل شدند (اسمیت، 1383: 282) «ای ذر پس از مرگ برادرش فائتون به شکل درخت پوپلار در آمد که از آن صمع چون اشک ترشح می‌کند.» (رستگار فسایی، 1383: 413). دختر پتوس، ایزد رود که آپولون شیفته‌اش شد و تعقیش می‌کرد؛ از پری به نام دافنه ، تقاضای کمک کرد و به درخت غار تبدیل شد (اسماعیل‌پور، 1389: 573)، مادر خیرون از فرط ناراحتی زادن غول، از ایزدان خواست او را به شکل دیگری درآورند؛ پس به شکل درخت زیزفون درآمد (اسمیت، 1383: 204). در اساطیر مصر، «تفنات و شو، خواهر و برادری هستند که یک روح در دو بدنند و جالب این است که تفنات آب حیات می‌بخشد و اشک‌های او در فراق شوهرش به صورت گیاهی خوشبو در می‌آید.» (رستگار فسایی، 1383: 128). هرا^{۳۳}، همسر زئوس، به شکل پرستاری درآمد و به سمله پیشنهاد کرد که باید از زئوس بخواهد که خود را در برابر ا و برنه کند؛ وقتی زئوس چنین کرد شعله‌های آسمانی سمله را در کام خود گرفت و نزدیک بود به چه را بکشد، اما ناگهان از او پیچکی روید (اسماعیل‌پور، 1389: 572)، در روایتی یونانی «دختر جوان، به ماہی کوچک زرینی و سپس به درخت لیمویی تبدیل می‌شود.» (الیاده، 1389: 290)، اسمیلاکس^{۳۴} بر اثر عشق بازی با جوانی به نام کروکوس به گیاهی موسوم به عشب اروپا مبدل شد (گریمال، 1378: 217) و موارد دیگر^(۵).

- پیکرگردانی حاصل خشم ایزدان و خدایان

یکی دیگراز دلایل پیکرگردانی «درخت- زن» و «زن- درخت» در اساطیر ملل، خشم خدایان است؛ در این حالت خدایان برای نشان دادن خشم خود یا خود را به صورت درخت ظاهر می‌ساختند یا افراد را به صورت درخت تغییر می‌دانند.

³⁶ Dryope

Phaeton^{۳۵}

Cyparissi^{۳۴}

Platanos^{۳۳}
Hamadryades^۵

Hera^{۳۸}

³⁹ Smilax

این نوع پیکرگردانی در اساطیر ملل به وفور دیده می شود، حال آنکه در قصه های عامیانه‌ی هرمزگان – آن چه در این پژوهش بیان شده است – شواهدی از آن وجود نداشت.

در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از این نوع پیکرگردانی در اساطیر سایر ملل می‌پردازیم. در اساطیر یونان و روم، روزی دریوپه چشمش به درختی افتاد که گل‌های شفافی داشت. چند عدد از آن‌ها را برای سرگرمی کودکش چید. او غافل از آن بود که درخت مزبور، پیکر لوتیس الههای است که تغییر شکل یافته و به آن صورت درآمده است. به جای شاخه‌ی گلهایی که او چید، شاخه‌های جوان دیگری روید و الهه‌ی مزبور که متغیر شده بود، اورا به درختی شبیه خود تبدیل کرد (گریمال، ۱۳۷۸: ۲۶۵)، کاریا، لیکو و ارفه دختران دیون، یکی از پادشاهان لاکونی، است که به خاطر کنجکاوی بیش از حد، آپولون و دیونیزوس دو خواهر را به تخته سنگ تبدیل و کاریایی محبوب را نیز به صورت درخت گردویی پربار مبدل کردند (همان: ۲۵۷)، پوزئیدون^۴ سایر الهه‌ها را به وسیله‌ی ریشه‌ی درخت در زمین ثابت کرد و برای مدتی آن‌ها را به درختان سپیدار مبدل ساخت (همان: ۸۷۱) و موارد دیگر^(۶).

– پیکرگردانی به منظور فریب ایزدان و خدایان

گاه پیکرگردانی به منظور فریب ایزدان برای نیل به مقاصد و اهداف مختلف صورت می‌گیرد. این نوع پیکرگردانی در اساطیر ملل به وفور دیده می‌شود، حال آنکه در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان شواهدی از آن مشاهده نشد.

در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از این نوع پیکرگردانی در اساطیر سایر ملل می‌پردازیم. در اساطیر یونان و روم، پی‌تیس الهه‌ای است که پان‌وی را دوست می‌داشت. پی‌تیس برای فرار از هم آغوشی با او، از مقلاب وی گریخت و به درخت کاجی مبدل شد (گریمال، ۱۳۷۸: ۷۴۷)، «چون آپولون به تعقیب دافنه پرداخت، دافنه پا به فرار گذاشت و در لحظه‌ای که نزدیک بود به دست آپولون بیفتد، از پدرخود خواست که او را تغییر شکل دهد؛ بنابراین، به صورت خرزه‌ره که گیاه مورد علاقه‌ی آپولون بود درآمد». (همان: ۲۲۸). «لوتیس^۴ از پریان بود و همیشه از دست ایزد پریاپ^{۴۲} که در پی او بود تا از او کام بگیرد، می‌گریخت. یک روز که چیزی نمانده بود پریاپ بر او دست یابد او خود را به بوته‌ی لوتوس بدل کرد». (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۱۸). در اساطیر رومی، دافنه پری است که به درخت برگ بو تغییر شکل یافت تا از خواسته‌های آپولون بگریزد (کاوندیش، ۱۳۹۰: ۲۳۰)، تیس برای فرار از پله خود را به صورت آتش، آب، باد، درخت و ... درآورد (گریمال، ۱۳۷۸: ۶۹۶). در قصه‌ی پریان فیودور وودوویچ و ایوان وودوویچ، خواهران اژدها در هنگام تعقیب قهرمان قصه خود را به صورت چاه، درخت سیب و ... درآوردند (پریاپ، ۱۳۷۱: ۱۶۲) و موارد دیگر^(۷).

– پیکرگردانی حاصل مرگ مظلومانه‌ی یک انسان یا قهرمان

در بسیاری از اساطیر و افسانه‌ها پیکرگردانی «زن - درخت» و «درخت - زن» بر اثر مرگ مظلومانه‌ی یک انسان است؛ این امر نشان دهنده‌ی آن است که روح انسان مقتول در گیاه حلول کرده و در آن می‌زید. در قصه‌های عامیانه‌ی هرمزگان تنها یک صورت از این پیکرگردانی مشاهده می‌شود:

Poseidon^{۴۰}

Lotis^{۴۱}

Priape^{۴۲}

مردی قصد داشت با شتر از رودخانه بگذرد، ناگهان چشمش به دو دختر افتاد. جلو رفت و به آن‌ها گفت: هر کس می‌خواهد او را با شترم از رودخانه عبور دهم باید مرا بپرسد. فرشته پذیرفت و او را بوسید، اما لیلا زیر بار نرفت. فرشته از ترس این که خواهرش او را رسوا کند لیلا را به رودخانه انداخت؛ لیلا به درخت نی تبدیل شد. سال‌ها گذشت، روزی برادر لیلا گوسفندان را به چرا برد. درخت نی را دید و از آن نایی ساخت و شروع به نواختن کرد. ناگهان از آن، این نوا بیرون آمد: «بزن کاکا، بزن کاکا که خوش می‌زنی خوش، کاکا هما فرشته که بوس به اشتربون ای دا ای کردی تو رودخانه هوی»

Bezan kākā bezan kākā ke xoš mīzānī xoš kākā hamā freešta ke bos be eštor ponī eydā ey kardī to rodxonaye howī

فرشقاز ترس این که رازش برملا شود، درخت نی را سوزاند تا کاملاً خاکستر شد. پیژن آن خاکسترها را جلو منزلش ریخت تا این که از درون آن هندوانه‌ی بزرگی سبز شد. پیژن خواست هندوانه را قاچ کند که از درون آن صدایی شنید؛ اینجا نزن که دستمه، اینجا نزن که چشممه، حالا هم ین جا را قاچ کن. پیژن هندوانه را قاچ کرد و از درون آن دختری بیرون آمد. دختر با پیژن زندگی کرد و سرانجام پسر پادشاه او را دید و به عقد خود درآورد (سعیدی، 1386: 61 و 62).

در شواهد فوق، زن قهرمان داستان هر بار که او را به قتل می‌رسانند، دوباره به صورت درخت درآمده به حیات خود ادامه می‌دهد. همان گونه که اشاره شد، تجلی انگاره‌ی «درخت - زن» و «زن - درخت» در شکل کهن پیکرگردانی بسیار محدود است و بیشتر به صورت «حیوان - زن» دیده می‌شود. قابل ذکر است که در اساطیر و قصه‌های کهن سایر ملل تا آن جا که مطالعه شد، پیکرگردانی «درخت - زن» و «درخت - زن» از بسامد بیشتری برخوردار است.

یکی از موضوعاتی که بارها در قصه‌های عامیانه‌ی فارسی تکرار شده، این است که قطره‌ی خون برخی از قهرمانان قصه به گل یا درخت تبدیل می‌شود. در ایران، داستان شیرین و فرهاد کردی که پیش از این بدان اشاره شد، افسانه‌ی نی خوش صدا از خراسان، افسانه‌ی سه خواهر و نی لبک، قصه‌ی دختر نارنج و ترنج و ... نمونه‌هایی از این پیکرگردانی را در بر دارد:

در قصه‌ی دختر نارنج و ترنج، شاهزاده ای به جستجوی درخت نارنج و ترنج می‌رود تا آن را می‌یابد. پس از طی ماجراه‌ها، میوه‌ی درخت را می‌چیند؛ و دختر نارنج و ترنج عریان از آن بیرون می‌آید. شاهزاده به دختر دل می‌باشد و او را همراه خود تا نزدیکی کاخ خویش می‌برد. او را بر شاخ درختی می‌گذارد و می‌رود تا برای دختر جامه فراهم کند. هنگامی که شاهزاده می‌رود، کنیزی زشت رو دختر نارنج و ترنج را می‌یابد، سر دختر را می‌برد و خود جایگزین او می‌شود. خون‌های دختر بر کنار جوی می‌ریزد و ناگاه یک درخت نارنج در آنجا سبز می‌شود (افشاری، 1387: 65). در قصه‌ی سه خواهر و نی لبک، سه خواهر بودند که مادرشان کوچک ترین خواهر را بیشتر دوست می‌داشت. روزی سه خواهر به جنگل می‌روند، دو خواهر بزرگتر خواهر سومی را در جنگل رها می‌کنند. شیری دختر را می‌درد و خون دخترک بر زمین می‌چکد و به نی تبدیل می‌شود. روزی برادر دختر از آن جنگل می‌گذرد و نیای می‌بیند که با وزش باد

از آن ناله برمی خیزد. پسر نی را بر لب می گذارد تا آن را بنوازد، دختر که به نی مبدل گشته، داستان خود را نقل می کند و خواهران را رسوا می سازد (همان: 66). در افسانه‌ی نی خوش صدا، از خون دختری که به نیرنگ پیرزن، طعمه‌ی شیر می‌شود، نی خوش صدایی پدید می آید که راز خود را با دمیدن در نی به نوازنده باز می گوید (هینلز، 1383: 462). نظامی نیز به رویدن گیاه از تربت لیلی اشاره کرده است (زمردی، 1385: 450). «در قصه‌های عامیانه‌ی فارسی بارها می خوانیم که پسری شاخه‌ی گل سرخی را در جویبار می بیند؛ راه جویبار را دنبال می کند تا به جایی می رسد که می بیند دختری را سر بریده‌اند و قطره‌های خون از سر یا گردن او بر آب می چکد و به گل تبدیل می شود». (افشاری، 1387: 64)؛ گاه نیز این قطرات بر زمین می چکد و به گیاه مبدل می گردد.

از جمله موارد دیگر این پیکرگردانی در اساطیر ملل؛ رویدن گل سرخ از خون آفروдیت، درخت ال از گور لائومیا، درخت نی از خون دختر، درخت گیلاس از گور ئو-سوده، رویدن درخت از خون دختر چاگایی، نارنج سرخ از خون زنان مصر است.

در اساطیر یونان و روم، وقتی آفرودیت به سوی آدونیس می شتافت، پا بر بوته‌ی گل سپید رنگی گذاشت و خارهای آن پوست لطیفیش را خراشید و خون مقدس اش گل سپید رنگ را برای همیشه به رنگ سرخ درآورد (فریزر، 1387: 386). پیشگویان جنگ تروا پیش بینی کرده بودند، نخستین کسی که پای بر خاک تروا نهاد، کشته خواهد شد و پروتسلالوس^{۴۳} چنین کرد و کشته شد. همسرش لائومیا از خدایان خواست یا بمیرد یا به او اجازه داده شود یک بار دیگر همسرش را بینند. خدایان به مرکوری^{۴۴} اجازه دادند شوهر آن زن را به زمین بازگرداند و سه ساعت با همسرش به سر برد. این آرزو عملی شد و این دو نفر تا سه ساعت با هم خوش گذرانیدند و چون سه ساعت با سرعت سپری شد، مرکوری آشکار شد تا شو هر را به دنیای مردگان بازگرداند، ام ازن از شدت نامیدی در جای بمرد و هر دو را در یک گور به خاک سپردن و نومف‌های مهربان، درختان ال (سایه خوش بلند) را بر گور آنان رویانیدند؛ و این درختان آن چنان رشد کردند که از فراز آن ها می شد شهر تروا را دید (rstgkarsfasiy, 1383: 418)، هفت برادر، خواهر خود را به هفت تکه تقسیم می کنند تا او را بخورند. جوان ترین برادران نمی تواند این کار را انجام دهد، تکه اش را به خاک می سپارد و از آن یک نی می روید (الیاده، 1389: 289). در اساطیر ژاپنی، پیرزنی به نام ئو-سوده، زنی مهربان بود که در خانه‌ی اربابی، دایه‌ی دختر نوزاد آنها بود. روزی دختر بیمار شد و پیرزن به مدت سه هفته، برای بهبود او به معبد رفته و آرزو می کرد که به جای دختر بیمار شود. پس از بهبود دختر، پیرزن بیمار شد و پیش از مرگ از پدر و مادر دختر خواست بر گور او درخت گیلاسی بکارند. هر سال در سالگرد ئو-سوده درخت گيلاس شکوفا می شد و مردم آن درخت را درخت دایه می نامیدند (پیگوت، 1373: 211). در اسطوره‌ای آفریقایی، «در میان مردم چاگا دختری در آب غرق شد و در آن جا درختی روید و بالید و به آسمان رسید ». (rstgkarsfasiy, 1383: 92). در اساطیر مصر، زنان مصر از مشاهده‌ی جمال یوسف دست خود را می برنند و از خون آن، نارنج سرخ پدید می آید (زمردی، 1387: 69) و موارد بسیار دیگر^(۸).

⁴³ Protesilas
⁴⁴ Mercure

نتیجه گیری

حاصل مطالب این مقاله، این است که یکی از پربسامدترین انگاره های اسطوره ای موجود در قصه های عامیانه هی استان هرمگان، باور کهن و اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان» است. این باور به دو صورت دیده می شود: پیکرگردانی «درخت - مرد» و «مرد - درخت» و پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت». در این قصه ها پیکرگردانی «درخت - مرد» و «مرد - درخت» از بسامد بیشتر و پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت» از بسامد کمتری برخوردار است. قابل ذکر است که در اساطیر و قصه های کهن سایر ملل - تا آنجا که مطالعه شد - پیکرگردانی «درخت - زن» و «زن - درخت» از بسامد بیشتری برخوردار است.

به طور کلی، باور کهن و اساطیری پیکرگردانی «انسان - درخت» و «درخت - انسان»، باوری رایج و پر بسامد در قصه های عامیانه هی هرمگان است که در غالب اساطیر هند و اروپایی و نیز یونان - رومی و اساطیر آمریکای لاتین و آفریقا و بین النهرين، به وفور دیده می شود و تشابه باورنکردنی این امر در اساطیر ملل و قصه های عامیانه هرمگان، مسئله ایست که می توانه موضوع پژوهش های مستقل دیگر باشد.

پیویس

۱- مراجعه شود به: (اسماعیلپور، 1389: 570 و 569); (اسمیت، 1383: 123 و 282)، (بیرلین، 191)، (گریمال، 1378: 217 و 136 و 99); (رستگار فسایی، 1383: 87 و 98).

۲- مراجعه شود به: (اسمیت، 1383: 348)، (رستگار فسایی، 1383: 412)، (کاوندیش، 1390: 234). در اساطیر یونانی عقاید متفاوتی در مورد نارسیوس به چشم می خورد؛ در اسطوره ای آمده نارسیوس در ساحل یک رودخانه نشست و عاشق تصویر خود در آب شد. هنگامی که خم شد تا تصویر خود را ببوسد، در آب افتاد و غرق شد؛ روایت دیگر این است که نارسیوس عاشق تصویر خود در رودخانه شد و ساعت ها سعی کرد تصویر را با صحبت کردن با خود درآورد. هنگامی که مرد داخل رودخانه، یعنی اولین کسی که عاشقش شده بود، پاسخی نداد، او خنجری در دل خود فرو کرد. از خون او گل سفیدی به نام نرگس سبز به وجود آمد (بیرلین، 1389: 224).

۳- مراجعه شود به: (اسمیت، 1383: 282 و 123 و 20).

۴- مراجعه شود به: (زمردی، 1385: 69 و 37 و 486 و 195 و 326); (اسماعیلپور، 1389: 130 و 227 و 219 و 588 و 570 و 93 و 568); (پرون، 1381: 168 و 167); (هارت، 1374: 100 و 101 و 42); (رستگار فسایی، 1383: 382 و 420 و 410 و 86); (زمردی، 1387: 131 و 69); (الیاده، 1389: 288)، (گریمال، 1378: 221 و 41 و 42 و 264 و 573 و 606)؛ (اسمیت، 1383: 11 و 9 و 212 و 128)؛ (پورخالقی، 1381: 1382)، (هال، 1388: 293 و 294)؛ (ثمینی، 1388: 52).

۵- مراجعه شود به: (اسمیت، 1383: 342 و 11)، (بیرلین، 1389: 61 و 74)، (پرون، 1381: 161)، (پیچ، 1382: 28)، (پیگوت، 1373: 23)، (رستگار فسایی، 1383: 87 و 98 و 10)، (گریمال، 1378: 23 و 83 و 84 و 136 و 203 و 367 و 516 و 598)، (مککال، 1379: 161) و (653).

۶- مراجعه شود به: (اسمیت، 1383: 211).

منابع و مآخذ

- ۷- مراجعه شود به: (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲ و ۲۰۷ و ۲۵۷)، (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۳۳۲ و ۳۹۷)، (گریمال، ۱۳۷۸: ۸۴ و ۵۲۲ و ۵۲۹). (۸۴۹)
- ۸- (الیاده، ۱۳۸۹: ۲۸۹ و ۲۹۰)، (پرون، ۱۳۸۱: ۱۶۸)، (پورخالقی، ۱۳۸۱: ۱۲۸)، (پین سنت، ۱۳۷۹: ۱۶)، (هینلز، ۱۳۸۳: ۴۶۲)، (زمردی، ۱۳۸۷: ۵۳ و ۶۹)؛ (زمردی، ۱۳۸۵: ۱۸۱)، (فریزر، ۱۳۸۷: ۸۱ و ۴۱)، (گریمال، ۱۳۷۸: ۴۱ و ۴۲ و ۵۷۳).
- استریاناتی، دومینیک (۱۳۸۸)، مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه، ترجمهٔ ثریا پاک نظر، چاپ پنجم، تهران: گام نو.**
- اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، دانشنامه‌ی اساطیر جهان، زیرنظر رکس وارنر، چاپ چهارم، تهران: اسطوره.**
- اسمیت، ژوئل (۱۳۸۳)، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمهٔ شهلا برادران خسروشاهی، چاپ اول، تهران: روزبهان و فرهنگ معاصر.**
- افشاری، مهران (۱۳۸۷)، تازه به تازه نو به نو، چاپ دوم، تهران: چشم.**
- الیاده، میرچا (۱۳۸۹)، رساله در تاریخ ادیان، ترجمهٔ جلال سلوی، چاپ چهارم، تهران: سروش.**
- ایبرمز، ام. اچ (۱۳۸۴)، فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ترجمهٔ سعید سبزیان مراد آبادی، چاپ هفتم، تهران: رهنما.**
- ایونس، ورونيکا (۱۳۷۵)، اساطیر مصر، ترجمهٔ محمد حسین باجلان فرخی، چاپ اول، تهران: اساطیر.**
- بیرلین، ج. ف (۱۳۸۹)، اسطوره‌های موازی، ترجمهٔ عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: مرکز.**
- پرآپ، ولادیمیر (۱۳۷۱)، ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان، ترجمهٔ فریدون بدراهای، چاپ اول، تهران: توسع.**
- پرون، استیوارد (۱۳۸۱)، اساطیر رم، ترجمهٔ محمد حسین باجلان فرخی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.**
- پورخالقی چترودی، مهدخت، درخت زندگی و ارزش فرهنگی و نمادین آن در باورها، مجلهٔ مطالعات ایرانی، سال اول، زمستان ۱۳۸۰، شماره ۱.**
- پیشدادفر، فرخنده (۱۳۸۱)، افسانه‌های مردم ایران زمین در فرهنگ مردم در توجان، ج اول - چهار، چاپ اول، سپاهان بندرعباس.**
- _____ (۱۳۸۰)، افسانه‌های مردم ایران زمین در فرهنگ مردم در توجان ، جلد پنجم، چاپ اول، سپاهان بندرعباس.**
- پیگوت، ژولیت (۱۳۷۳)، اساطیر ژاپن، ترجمهٔ محمد حسین باجلان فرخی، چاپ اول، تهران: اساطیر.**
- پین سنت، جان (۱۳۷۹)، اساطیر یونان، ترجمهٔ محمد حسین باجلان فرخی، چاپ اول، تهران: اساطیر.**
- خدیش، پگاه (۱۳۸۷)، ریخت شناسی افسانه‌های جادویی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.**

رستگار فسایی، منصور (1383)، پیکرگردانی در اساطیر، چاپ اول، تهران : پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

رستم نژاد، یوسف (1381)، افسانه‌های جنوب، چاپ اول، شیراز: تخت جمشید.

زمردی، حمیرا (1387)، نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی، چاپ اول، تهران: زوار.

_____ (1385)، تقدیم تطبیقی ادیان و اساطیر، چاپ اول، تهران: زوار.

سعیدی، سهراب (1386)، قصه‌ها و افسانه‌های هرمزگان، چاپ اول، قم: سلسال.

شواليه، زان/گربان، آلن (1378)، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایلی، جلد اول و دوم، چاپ اول، تهران: جيرون.

فریزر، جیمز جرج (1387)، شاخه زرین، ترجمه کاظم فیروزمند، چاپ پنجم، تهران: آگاه.

قتالی، عبدالجلیل (1389)، هفتاد افسانه از افسانه‌های بندر خمیر، چاپ اول، شیراز: ایلاف.

کاوندیش، ریچارد (1390)، دایره المعارف مصور اساطیر و ادیان مشهور جهان ، ترجمه رقیه بهزادی، چاپ دوم، تهران: نشر علمی.

گریمال، پیر (1378)، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه احمد بهمنش، ج 1 و 2، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.

محجوب، محمد جعفر (1382)، ادبیات عامیانه ایران، تهران: چشممه.

هارت، جرج (1374)، اسطوره‌های مصری، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران: مرکز.

هینلن، جان (1383)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه محمد حسین باجلان فرخی، چاپ اول، تهران: اساطیر.

The Transformation of "Human-Tree" and "Tree-Human" in Hormozgan's Folk Tales

BadriyehZareie

Abstract

This paper investigates the transformation of "human - tree" and "tree - human" in Hormozgan's written folk tales and attempts to emphasize the importance of maintaining and studying the folktales. This study also shows how one can find the traces of a nation's old and mythological beliefs in its folk literature. The present article briefly concludes that in Hormozgan's folk tales, the "human - tree" & "tree - human" as an ancient belief is of very high frequency in comparison to other transformations, and it usually appears in two forms: 1- the transformation of tree- man and the transformation of "tree- woman". These transformations are sometimes the result of passion, anger, the death of an innocent, and they are sometimes used to deceive the others to achieve the goals and objectives.